

اشاره:

به ترم ساختن می‌رسم که می‌انکه نامی از قلم داشته باشم، تنها با توصیف و نسیانی خوب خادم تجار، آن را به عنوان انجمن قلم یا انجمن ساختمانی قدیمی که از خصوصیات طاهری آن می‌توان بی‌پرد که فعالیت‌هایی که در آن انجام می‌شود، حتماً از نوع غیرانتفاعی - البته به معنای واقعی آن - است. در حال زدن رنگ هستیم و می‌رود که آیا واقعا کسی عدای این رنگ را می‌شود و با سحر را خواهد داد یا نه؟ قلم تجار را می‌بینم که با نزدیک شدن زمان ملاقات، به طرف ساختمان می‌آیند.

او را می‌شناسم. سالها پیش در برنامه‌ی بازدید از مناطق جنوب، همسفر بودهایم. آرام و متین گام برمی‌آورد مثل همیشه، مهربان است و صمیمی. همان خصوصیتی که پیش از ویژگی‌هایی همچون صاحب آثار متعدد بودن و با شهرت و عبره یک نویسنده را در دل‌های کسانی که قرار است خواننده آثار او باشند، محبوب می‌سازد و شاید همین صمیمت قلبی و مهر ترویج است که از لایه‌های واژه‌ها و جملات و از زبان شخصیت‌های داستانی و با عبور از فضای داستان به دل خوانندگان راه می‌یابد و این همان آکسیر واقعی‌ای است که یک نویسنده مردمی را از سایر هم‌رندان متمایز می‌سازد.

بالاخره در راه به روضان می‌کشایند و به اتفاق به منطقه حوم می‌رویم. راه پله‌ها و سیمندها با اتاق‌های بزرگ و پنجره‌هایی که نور و گرما را با حجم زیادی به فضای داخل می‌ریزند و اینها همان ویژگی‌هایی هستند که در ساختمان‌های امروزی کمتر جود دارند و بالاخره آرامشی که شاید خاص یک انجمن ادبی است. با طرح چند سؤال کوتاه، پیش از گفت‌وگو سعی می‌کنم زمینه‌آشنایی بیشتر راضیه تجار برای خوانندگان ادبیات داستانی فراهم شود. او در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شده است. همسرش هنرمند عرصه فیلم و سینماست. موج‌زهر

حقانی پوست کارگردان و فیلمبردار، او اولین فیلم سینمایی کنونی را به نام «توجه» ساخته است و فیلم‌هایی با نام‌های «خنگلیان»، «سفرک جرم» و «فیلمبرداری کنار بوگه‌ها» و «سوفلن» را در کارنامه هنری خود دارد و بسیاری فیلم کوتاه و مستند که برای وزارت ارشاد ساخته است. آنها دارای دو پسر و یک دختر هستند. ایشان پسر بزرگشان، لیسانس رشته روانشناسی است. رشته‌ای که مادر، سالها پیش، از دانشگاه الزهراء در آن فارغ التحصیل شده است. دختر ایشان نازلی فوق لیسانس زبان فرانسه است و پسر کوچکتر پیمان، در رشته کارگردانی و فیلمبرداری تحصیل می‌کند و با یک انتخاب عادلانه، رشته هنری پدر را ادامه داده است.

خاتم تجار، یکی از فعالان عرصه ادبیات کشور است. برگزاری کلاس‌های داستان‌نویسی روزهای سه‌شنبه حوزه هنری، که از سال ۶۷ مسئولیت آن را پذیرفتند و با تعطیلی این کلاسها در حوزه (در پایان سال ۶۸ به همت ایشان، همچنان به صورت خصوصی ادامه پیدا کرده است. کلاس‌های دیگری توسط تجار، در خانه داستان، فرهنگسرای انقلاب و کلون رضوی و مراکز دیگر برگزار شده است. او داور مسابقات داستان‌نویسی در آموزش و پرورش، بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس، بنیاد چناناران، بنیاد شهید و سومین جشنواره کتاب سال استان بوده و با مجلات مختلفی همچون دن روز، شوراوی بررسی داستان حوزه هنری بوده و با مجلات مختلفی همچون دن روز، حوادث، کیهان فرهنگی، شش‌پوش و جام جم همکاری داشته‌است. نکته جالبی که در کارنامه پر بار زندگی او وجود دارد، سابقه ۲۸ سال تدریس و مدیریت در مقاطع مختلف تحصیلی در آموزش و پرورش است.

و اما آثار راضیه تجار، در کس‌ها، رون نشین‌های، هفت‌تند، سفر به ریشه‌ها، شعله و شعله از خاک تا افلاک، گمان نیز شعله می‌زند، جایی که آسمانش آینه کاری است. آرام شیب بخیر، شعله در عشق، ستاره من، سخ‌تر از ستاره، آواز پرواز، برگزیده ادبیات معاصر، قانونی بی‌روز، سنگ صورت، زندگی‌نامه شهید شیروانی، مردی که نسبه هیچ‌کس نبود (حاطراتی درباره حضرت امام (ره) است) و زمان کوجه افاق، او چند مجموعه داستان با نام‌های «سینه‌شسته‌های عزیز»، «فرصت سبز» و «صلای پای آسمان» نیز دارد که به کوشش ایشان انجام شده است درباره آنها می‌گویند «آثار شاگردان و با در حقیقت بجه‌هایم است.» خاتم تجار در حال حاضر دبیر انجمن قلم و عضو شورای هنر است.



گفتگو

از مسائل انسانی گفتن، می‌تواند کار را جهانی کند گفت و گو با راضیه تجار



آیا شما هم این نظر را قبول دارید که قالب داستان کوتاه به ادبیات ما وارد شده و در سابقه ادبی ما چنین قالبی وجود نداشته؟

بله، در حقیقت پدر داستان نویسی کوتاه ایران آقای جمالزاده است. نویسندگان ما در این صد سال اخیر، با شکل و ساختار قالب داستان کوتاه آشنا شده‌اند. قبلاً حکایت داشتیم و قصه و مثل و من هم این سخن را که داستان کوتاه به شکل امروزی یک قالب وارداتی است تأیید می‌کنم.

نویسندگان ما، پس از گذشت سالها که صاحب داستان کوتاه شده‌اند آیا صاحب سبک هم شده‌اند؟

داستان کوتاه تعاریف مختلفی دارد. یکی از این تعاریف «انتخاب پرشی هنرمندانه از زندگی است» و در این برش کوتاه، هر نویسنده‌ای باید پایدار و وفادار به عناصری باشد که یک داستان را داستان می‌کند، مثل فضا سازی، شخصیت پردازی، دیالوگ، طرح داستان، زبان و نثر داستانی و امثال اینها، که هر قدر نویسنده در این انتخاب، قوی پنجه تر عمل کند، داستانش در نهایت، هنری تر خواهد شد. اما بعضی از نویسندگان، به مرحله‌ای می‌رسند که صاحب سبک می‌شوند. و در حقیقت نگاهشان به دنیای داستان، و نوع روایتشان به گونه‌ای است که مختص خودشان است. که همه به این مرتبه نمی‌رسند.

آیا در میان نویسندگان معاصر، افرادی با این ویژگیها داریم؟
فکر می‌کنم داشته باشیم، هدایت، ابراهیم گلستان، دولت آبادی و راضیه تجار هم سبک خودش را دارد!

سبک خانم تجار چیست؟

در حقیقت، من سبکم را ارائه کردم و این اهل فن هستند که باید به این موضوع برسند، ولی به نظر من یکی از ویژگیهای آثارم نگاه شاعرانه به مقوله زندگی است. ایجاز، تصویر و خدا باوری که در این آثار تنیده شده. بقیه‌اش را دیگران باید کشف کنند و بگویند.

آیا داستان کوتاه، در ادبیات امروز ایران جایگاه خود را پیدا کرده، یا همچنان مثل زمان مطرح شدن داستان کوتاه در صحنه ادبی ما، وجه غالب یا ادبیات تقلیدی است؟

نویسندگان ما به این مقام رسیده‌اند و صاحب شناخت این قالب شده‌اند و اتفاقاً در زمینه داستان کوتاه و خصوصاً پس از انقلاب، کارهای بسیار خوبی خلق شده و جا دارد که روی این بخش سرمایه گذاری شود و کارهای قابل اعتنایی که در این سه دهه خلق شده‌اند انتخاب و ترجمه شوند. به ویژه اینکه نویسندگان ما با گرایشهای مذهبی خود توانسته‌اند بعضی موارد، مثل امدادهای غیبی، خدا باوری، شهادت، جانبازی و مقوله‌هایی از این دست را به خوبی در این قالب ارائه دهند و به نمایش بگذارند.

به نظر شما، داستان نویسی در باره مسائل اجتماعی و نیز در قبال مسائل مهم جهانی رسالتی دارد؟

یقیناً. چون داستان نویسی به هر حال ماده کارش را از وقایعی که در اطرافش می‌گذرد، می‌گیرد. درست است که از تخیل هم کمک گرفته می‌شود، ولی در حقیقت، تخیل با آمیزه واقعیات جواب لازم را می‌دهد و نویسنده‌ای که بخواهد برج عاج نشین باشد و نسبت

به جامعه و اطراف و حتی مسائل جهانی بی تفاوت باشد به هر حال خودش را در حصار قرار داده است. بسیاری از مسائلی که نویسنده بیان می‌کند، باید به نوعی برایش ملموس و درونی شده باشد. وگرنه، اگر بخواهد از چیزی که درک درستی از آن ندارد و از چیزی که واقعاً او را به درد نیاورده حرف بزند، فکر می‌کنم حرفش به دل ننشیند.

به نظر شما، در جامعه امروز ما چه سوزدهایی برای داستان قابلیت طرح بیشتری دارد. به عبارت دیگر، خواننده بیشتری به ویژه در میان خانمهای خواننده داستان دارد؟

مخاطبین عام - حتی در بین خانمها- آثاری را طالب هستند که سهل تر، راحت تر و عامه پسندتر هستند. مخاطب خاص است که کارهای هنری تر، با لایه‌های پنهان تر را می‌پسندد. پس نویسنده نباید فقط نگران مخاطب باشد. البته نباید برج عاج نشین باشد. اما از طرفی هم، اگر دغدغه‌اش این باشد که کارش را طیف کثیری بخوانند، باید سلیقه و توان هنری‌اش را پایین بیاورد و به گونه‌ای بنویسد که اثرش مورد قبول اکثریت قرار بگیرد. من معتقدم نویسنده باید تلاش مضاعفی داشته باشد که کارش از هر نظر قوی، درست، با ساختاری مستحکم و از نظر محتوی، بهینه باشد. کار اگر واقعاً محکم باشد، مخاطب خودش را هم پیدا می‌کند، مخاطبی که صاحب شناخت و اهل مطالعه است، ولی بعضی از کارها که ساده تر هستند و به گونه‌ای نوشته شده‌اند که خواننده به دنبال آن است که ببیند بدش چه می‌شود و به دنبال هیجانهای آنی و مسائل سهل الوصول است، اینگونه داستانها ممکن است در یک مقطع زمانی مورد اقبال قرار بگیرد و خواننده خودش را پیدا کند. ولی مثل حباب، تمام می‌شود و مانایی ندارد. در نهایت، می‌خواهم بگویم اگر نویسنده‌ای بتواند به نقطه‌ای برسد که کارهایش، هم ماندگار باشد و هم بتواند مخاطب را به اندازه لازم جذب کند او دیگر توانسته بر قله بایستد.

چرا علاقه‌مندان به رمان به خصوص در میان خانمها، رمانهای خارجی را ترجیح می‌دهند؟

خانمها خواندن قصه را دوست دارند. شهرزاد هم قصه گو بود و با قصه توانست جان خود را نجات دهد. آرزوی ما این است که واقعاً مطالعه، اتفاق خوشی باشد که در همه خانواده‌ها رخ می‌دهد اما طیف خواننده‌های رمان در میان خانمها وسیع است. بعضی کارهای سهل الوصول پرکشش را که سرگرمشان کند تعقیب می‌کنند و کارهایی که به تأمل وامی‌دارد و بیشتر به فکر کردن نیاز دارد تا به کشف بینجامد، شاید در حد حوصله آنها نباشد. اما همان خوانندگان کتابهای راحت تر هم تدریجاً از ایستگاه اول به ایستگاههای بعدی ارتقا پیدا می‌کنند و کتابخوانان ما را می‌سازند. همانها هستند که نسل بعدی را هم تربیت می‌کنند که آنها هم کتابخوان شوند. و این خوب است. امیدواریم که اکثر خانمها پس از خواندن کتابهای ماجراجویی و پرکشش تدریجاً سعی کنند کتابهای تحلیلی بخوانند. کتابهایی که مفز و لایه‌های پنهان دارد. اما اینکه چرا رمان خارجی؟ البته خانمهای زیادی هستند که

زورنالیستی می‌نویسند. قبل از انقلاب پاورقی‌نویسی یا داستانهایی کوتاه عامه‌پسند در مجلات رواج زیادی داشت. امروزه اینها به صورت کتاب درمی‌آیند. تعداد زیادی از خانمهای نویسنده این بازار را پر می‌کنند و خانمهایی هم مشتری اینگونه کتابها هستند. ولی اینها یک‌بار مصرف است خوانده می‌شود. تمام می‌شود و کنار گذاشته می‌شود. اما گروهی از خانمها هم هستند که خلایقی برایشان وجود دارد و کتابهای مقبول خود را در میان کتابهای ایرانی با مؤلف ایرانی نمی‌یابند و کتابهای خارجی می‌خوانند. یک علت آن کثرت این کتابهاست که از کشورهای مختلف جهان ترجمه می‌شوند و میزان تألیف کمتر است. این خانمها به دنبال کارهایی هستند که بعضاً ممکن است کارهای شاخص و خوبی هم باشند یا کارهای عامه‌پسند آنها باشند. ایرادی بر این خانمها وارد نیست. به نظر من، ایراد از ما نویسندگان است که نتوانستیم این خلأ را پر کنیم.

شما به چه سوژه‌هایی علاقه دارید و چطور آنها را انتخاب می‌کنید؟

سوژه‌های خانوادگی و اجتماعی و نیز سوژه‌هایی که زاینده جنگ ما بود که آن هم باز به نوعی به جامعه برمی‌گردد.

آیا ما می‌توانیم به ادبیاتی دست پیدا کنیم که هم پربار و تأثیرگذار باشد و هم مورد استقبال خوانندگان معمولی داستان قرار بگیرد؟ بله. این ممکن است. ولی توان و تلاش مضاعف نویسنده را می‌طلبد و این شدنی است.

اندیشه تا چه حد در خلق یک داستان تأثیر دارد؟ با توجه به اینکه داستان‌نویس نمی‌تواند شعار بدهد و نه می‌تواند مقاله فلسفی بنویسد؟

در داستان یک قالب وجود دارد و یک محتوی. اندیشه‌ای که ما در این قالب تزریق می‌کنیم جایگاه ویژه خودش را دارد و داستانی که تهی از اندیشه باشد یقیناً ناقص است.

آن اندیشه مثل یک نور پنهان باید در بستر داستان جاری باشد. و نویسنده باید به صورتی خیلی هنرمندانه و غیرمستقیم، این اندیشه را در طول داستان از زبان شخصیتها و با نشان دادن نمادها و نشانه‌ها برای خواننده تبیین کند. اما اگر بخواهد به صورت شعاری، مستقیم و رو حرف خودش را بیان کند و نتیجه‌گیری کند، باید بداند این نوع داستانها امروزه دیگر خواهانی ندارند. هر قدر نویسنده خویشتن‌دارتر باشد و به گونه‌ای هنری‌تر این اندیشه را در پیکره داستانش تزریق کند، کارش تأثیرگذارتر، مانا تر و مؤثرتر خواهد بود.

مهمترین نکاتی که یک داستان‌نویس نوقلم باید بداند چیست؟

به نظر من نویسنده نوقلم باید استعدادی را که در درونش هست کشف کرده باشد و آن را باور داشته باشد و برای آن استعداد هزینه کند. هزینه کردن هم آن است که وقت بگذارد، پشتکار نشان بدهد، انضباط کاری داشته باشد، مطالعه کند و زیر نظر یک استاد کار کند. او باید احساس کند دونده‌ای است که می‌خواهد یک دو مارتن را در پیش بگیرد و شاید جاده‌ای را که انتخاب

کرده هیچ انتهایی هم نداشته باشد و او باید پیش برود و مدام هم چشم‌اندازهای روبه‌رو و اطراف را ببیند. با دوستان خوب دیالوگ برقرار کند. بهترین آثار را شناسایی کند و بخواند و به قول فاکتر برای رسیدن به هدف عرق‌ریزی روح داشته باشد.

آیا در نظر دارید تجربیات ارزشمند خود را که طی کلاسها و کارگاههای داستان‌نویسی کسب کرده‌اید، به صورت یک کتاب مستقل دریاورید؟

این، یکی از دغدغه‌های من است. چون حدود هجده سال است کارگاه داستان‌نویسی دارم و همیشه در افراد علاقه‌مندی که با هم کار کرده‌ایم، یک نوع احساس رضایت و آرامش خاطر دیده‌ام. چون توانسته‌ام با نفوذ به کنه روحشان، وجوه مثبت کاری و آن رگه‌های طلایی را که در آثارشان وجود دارد کشف کنم و به نوعی در مقابلشان قرار دهم و در نتیجه، آنها خیلی امیدوارتر و با روحیه خیلی بهتری کار را ادامه داده‌اند و روز به روز پیشرفتشان مشهود بوده و با داشتن این تجربیات عینی برایم مشخص است که گره کار آنها کجاست و چه نکاتی را باید بیاموزند تا پیشرفت بیشتری داشته باشند. ولی هرچه گفته شده همیشه به صورت شفاهی بوده. صحیح‌تر آن است که روزی این تجربیات مکتوب شود و بماند. ولی همیشه به خود گفته‌ام در فرصتهای بعدی، چون فکر می‌کنم لازم است در این زمینه تجربه‌های بیشتری کسب کنم.

یک نویسنده، برای تقویت بن‌مایه‌های فکری خودش چه باید بکند، چون در ادامه نوشتن، این اندیشه نویسنده است که نمود پیدایمی‌کند؟

یک نویسنده به نظر من، باید تجربه‌های نابی از زندگی داشته باشد و به همین دلیل هم هست که نویسندگان وقتی به سنین بالاتر می‌رسند کارهای خلاقانه‌تری ارائه می‌دهند. چون تجربه، سن و مخصوصاً کشمکشهایی که در زندگی پیش می‌آید و نیز به هم زدن تعادل و دوری از روزمرگی‌ها و سفر و همچنین مطالعه و دیدن فیلمهای خوب و شنیدن موسیقی خوب و حشر و نشر با افراد جامعه و به موقع خلوت گزیدن، همه اینها می‌تواند کارساز باشد و همچنین مطالعه بعضی از آثار قدما نظیر مثنوی و حافظ و آثاری از این دست و نیز آثار فلسفی و روانشناسی.

بعضی از نویسنده‌های ما بعد از کسب موفقیت‌هایی، به نوعی از نوشتن روی می‌آورند که به نظر می‌رسد فقط جهت ارائه به دیگران نوشته می‌شود و البته گاهی نیز شاهد هستیم که نشانی از فرهنگ خودی در آنها وجود ندارد. در اینجا می‌خواهم مقوله جهانی‌نویسی و ویژگیهای آن را طرح نمایم. نظر شما در این باره چیست؟

از مسائل انسانی گفتن می‌تواند در حقیقت کار را جهانی کند. ولی ریشه و هویت و همچنین جغرافیای محیط را نباید فراموش کرد. خود من به عنوان یک نویسنده فکر می‌کنم باید از مسائل و مشکلات و آنچه در این جغرافیا می‌گذرد، بنویسم. این برای من خیلی ارزشمندتر از جهانی شدن است. معتقدم این صدای یک ایرانی است، یک ایرانی مسلمان که پژواک آن منعکس می‌شود و این صدا نامیراست و اگر امروز هم رسا نباشد، روزی به گوش

جهانیان خواهد رسید. یک نویسنده امریکایی لاتین دغدغه خودش را دارد و یک ایتالیایی هم همینطور و فکر می‌کنم یک نویسنده ایرانی باید مسائلی را بنویسد که برایش حس و لمس شده و حتی نویسندگان ما که بعضا به غربت رفته‌اند، در آثارشان می‌بینیم که نمی‌توانند گذشته خود را فراموش کنند و اگر آثاری از آنها در آنجا یا اینجا مقبول واقع شده فقط به خاطر حس نوستالوژی و گرایش به گذشته آنها بوده. مگر می‌شود آدم گذشته خود را فراموش کند مگر یک درخت می‌تواند ریشه‌اش را ببرد و قد بکشد. به نظر من این نشدنی است و اگر هم بشود حقیقی نیست.

به نظر شما داستان در ادبیات دفاع مقدس چه جایگاهی دارد و بیشتر به چه موضوعها و قالبهایی در حوزه داستان می‌شود پرداخت؟

جنگ ناخواسته‌ای اتفاق افتاد که حادثه سنگین و شگرفی بود و نسل حاضر نویسندگان به عنوان کسانی که خودشان ناظر بودند و با ابعاد و زوایای این جنگ و باز خورد و پسامدش آشنا شدند، نمی‌توانستند و نمی‌توانند سکوت کنند. به همین جهت هم هر کس و هر گروهی از مردم در حد بضاعت خویش سعی کردند گوشه‌ای از کار را بگیرند و در این دفاع شریک باشند آنهایی که احساس کردند وطنشان مورد هجوم قرار گرفته و ارزشهایشان مورد هجمه قرار گرفته به میان آمدند بالطبع نویسندگان هم نمی‌توانستند ساکت بنشینند از این قالب استفاده کردند تا بتوانند ادای دین کنند و توانستند با انتخاب قالبهای داستان کوتاه و رمان حرفهایی را که می‌خواستند بزنند. به طور مثال نوشتن زندگینامه داستانی در حال حاضر به صورت یک رویکرد جدی درآمده به این صورت که نویسندگان سعی می‌کنند وقایع اتفاق افتاده‌ای که طرح داستانی دارد، ماجرا دارد، کشمکش دارد و شخصیت‌های ناب، خالص و خاص دارد را به راحتی در قالب داستان بیاورند، سامان بدهند و بنویسند. اگرچه زندگینامه داستانی تعریف خودش را دارد و یک کار خلاقه هنری نیست ولی از آن جهت که ابعاد این جنگ و رشادتها و دلاوریها و ماجراهایی که اتفاق افتاده ماندگار شود و باید به قید دو فوریت این وقایع را ثبت کرد لذا قالب زندگینامه داستانی انتخاب می‌شود اهمیت دارد. گروهی از کاتبان هستند که سعی می‌کنند با پرداخت داستانی آنها را شکل و شاکله داستانی بدهند و به دست چاپ بسپرند و گروهی هم سعی می‌کنند خلاقانه‌تر بنویسند یعنی در مواردی که شناسنامه شخصیتها خیلی بارز نباشد از تخیل بهره بیشتری ببرند.

به هر حال از قالبهای مختلفی مثل خاطره، داستان کوتاه، داستان بلند و رمان و حتی زندگینامه داستانی استفاده شده تا نویسندگان بتوانند ادای دین کنند و از آنچه که در طول این هشت سال رخ داده برداشت خودشان را به نوعی ارائه دهند.

جایگاه ادبیات دفاع مقدس در ادبیات امروز ایران چیست؟

این ادبیات جایگاه خودش را باز کرده و به هیج عنوان طی سالها و دهه‌های بعد، کسانی که در این زمینه پژوهش کنند و اهل مطالعه باشند، نمی‌توانند بر روی ادبیات دفاع مقدس خط بطلان بکشند. جریانی است که راه افتاده و روز به روز هم پیشرفت می‌کند. البته

گاهی به بیراهه کشیده شده و بعضی وقتها هم ضعیف شده ولی وجود دارد و نکته مهم این است که نویسندگان به مسئله جنگ به صورت ملی - میهنی نگاه کنند، آن را دولتی محسوب نکنند و سعی کنند ادای دین کنند.

چه زمان شاهد پدید آمدن رمانهای بزرگ درباره دفاع مقدس خواهیم بود؟

وقتی که داستانهای کوتاه و داستانهای کوتاه، کوتاه خوب نوشته شود که این اتفاق افتاده. ما داستانهای کوتاه خوبی در زمینه جنگ داریم بالطبع دور نیست زمانی که آن رمانهایی که واقعا ایده‌آل ماست و آرزو داریم ابعاد جنگ ما را به گونه‌ای که در جنگ و صلح نوشته شده نشان بدهد، خلق شود. فکر می‌کنم نویسندگانی که توانسته‌اند کارهای کوتاه و زیبایی در این زمینه خلق کنند این توانایی را هم دارند که رمان خوب خلق کنند. ولی مشکل آن است که داستان کوتاه را می‌توان در یک نشست نوشت. ولی برای نوشتن رمان باید فراغت بال داشت. وقت نویسنده نباید پاره‌پاره باشد و او نباید چندکاره باشد تا بتواند با تمرکز بیشتر و در آرامش و خلوت خود کاری شایسته و بایسته خلق کند. البته ما رمانهای خوب کیفی هم داریم و در ضمن نباید کمیّت را فراموش کنیم. ما بعد از انقلاب، کمیّت خوبی داشته‌ایم. در ادبیات دفاع مقدس، همین کمیّت گوشه‌هایی از جنگ را به ما نشان داده و ان شاءالله به کیفیت هم منتج خواهد شد.

بعد از گذشت سالها از جنگ، بعضی نویسندگان اعلام کرده‌اند که رمانی درباره جنگ خواهند نوشت. آیا شما در این زمینه برنامه‌ای ندارید؟

من ادعایی در این باره که رمان بزرگی درباره جنگ بنویسم، ندارم. ولی آرزو دارم همانگونه که داستانهای کوتاه خوبی در این زمینه نوشته‌ام، ان شاءالله فرصتی دست بدهد که بتوانم کارهای کوتاه خوب دیگری داشته باشم و همچنین اگر خداوند این توان را بدهد، آرزویم هست ولی ادعایش را نمی‌کنم.

در سنت فرهنگی ما شعر جایگاه ویژه‌ای دارد. به نظر شما چه باید کرد که داستان هم جایگاه شایسته خودش را بین مردم پیدا کند؟

من فکر می‌کنم الان عصر داستان است. و همان طور که گاهی مطرح می‌شود شعر دیگر آن برد لازم را در جامعه ما ندارد و این داستان است که از محبوبیت و مقبولیت بیشتری برخوردار است. از نظر فنی هم وقتی شعرا مجموعه اشعارشان را برای چاپ به ناشرین ارائه می‌دهند اکثرا با عدم قبول روبه‌رو می‌شوند ولی داستان و به ویژه رمان جایگاه ویژه خودش را در میان قشر کتابخوان دارد. شاید در دهه سی و چهل شعر می‌توانست احاد مردم را به حرکت و جنبش دریاورد ولی در حال حاضر تأثیر رمان شگفت‌تر است و حتی داستان کوتاه. پس من قبول ندارم که در جامعه ما رمان و داستان جایگاهی عقب‌تر از شعر داشته باشد.

به نظر شما در کجا کم‌کار کرده‌ایم که شاهد خلق بهترین داستانهای انقلاب و جنگ نبوده‌ایم؟ و این آثار کی به ظهور خواهند رسید؟

هر چه نویسندگان ما بنویسند کم نوشته‌اند. نویسندگان جدی و

آنها که کارشان قابلیت‌های لازم را دارد شاید به پنجاه نفر نرسد و آنها هم در حد بضاعت خودشان تلاش کرده‌اند ولی واقعا چون نمی‌توانند در خانه‌هایشان بنشینند و بنویسند و باید کار کنند و چندین مشغله دارند بالطبع مقدار زیادی از وقتشان صرف کارهای دیگر می‌شود. حتی اگر کارکردشان در رابطه با ادبیات داستانی باشد. یکی از راه‌حل‌ها، تربیت نسل جوانتر است که بیاید و ادامه راه بدهد که این حرکت را هم بعضاً نویسندگانی که خود در حال نوشتن بوده‌اند، انجام داده‌اند.

خود من تا جایی که از دستم برآمده در این زمینه حرکت کرده‌ام و دیگران هم بوده‌اند. مثل آقای سرشار که یکی از کسانی بود که کلاسهای داستان‌نویسی را رواج داد و بعدها در گوشه و کنار شاهد تشکیل کارگاههای داستان‌نویسی بودیم و نویسندگانی تربیت شدند که به نویسندگان قدیمی‌تر پیوستند. ولی باز هم تلاش مضاعف می‌طلبید تا کم‌کاریها جبران شود خصوصا در زمینه انقلاب، چون جنگ یکسال بعد از انقلاب شروع شد و این مقوله خیلی پررنگ‌تر ذهن نویسندگان را درگیر خودش کرد و آثار زیادی هم در این زمینه - بدون در نظر گرفتن کیفیت - خلق شد که شاید بعضی از آنها هم یکبار مصرف بودند و تمام شدند. ولی در زمینه وقایع انقلاب ما این کثرت آثار را نمی‌بینیم و هر چه زمان بگذرد کم‌رنگ‌تر هم خواهد شد مگر اینکه انگیزه‌هایی برای نویسندگان به وجود بیاید یا اینکه دلمشغولی خود نویسنده باشد چون نمی‌توان

به نویسنده تکلیف کرد که بیا و چنین چیزی بنویس. به هر دلیلی این احساس و انگیزه باید در او به وجود بیاید که در این زمینه کار کند و اگر این احساس درونی و شخصی باشد، اثری هم که خلق می‌کند فرمایشی نیست و به دل می‌نشیند.

چرا آثار بعضی از نویسندگان در میان مردم با استقبال بیشتری روبه‌رو می‌شود؟ این آثار عمدتاً دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟

داستانهایی را که مورد استقبال قرار می‌گیرد باید به دو دسته تقسیم کنیم. یک گروه داستانهایی هستند که با اقبال عام روبه‌رو می‌شوند و سلیقه عموم را دربرمی‌گیرند و بیشتر سرگرم‌کننده هستند. داستانهایی هم هستند که مورد توجه قشر کتابخوان قرار می‌گیرند و در ضمن این قدرت را هم دارند که طیف وسیع‌تری را دربر بگیرند. یعنی خواننده‌ای که به سراغ هر کتابی نمی‌رود و حاضر نیست لای بعضی کتابها را باز کند. باز می‌آید و این کتاب را ورق می‌زند. به این دلیل که این کتاب هم جذابیت‌های ظاهری لازم را دارد و هم به گونه‌ای نوشته شده که مثل شعر حافظ که هر کسی از ظن خود یارش می‌شود قابل تأویل است. نشانه‌های اینگونه آثار آن است که روان باشد و توصیف‌هایش بصری و تصویری باشد.

نویسنده زبان مقاله و گزارش نداشته باشد و مخاطب بتواند با شخصیتها همذات‌پنداری کند. چون اگر کسی بخواند مقاله فلسفی یا روانشناسی بخواند می‌رود کتاب فلسفی می‌خواند در حالی که خواننده در درجه اول می‌خواهد داستان بخواند و می‌خواهد لذت ببرد و با حسهای نو آشنا شود و به یک شناخت و معرفت جدید هم برسد ضمن آن که قصه داستان هم برایش خیلی مهم است. تعقیب کردن و پیش رفتن و با یک جهان جدید رو به رو شدن و با یک نگاه نو رو به رو شدن و همیشگیها را نو دیدن و به نوعی سوژه‌ای نخ‌نما را جلوی چشمش دوباره به تصویر نکشیدن، پس



نگاه نو و حس برانگیزی و خلاقیتی که نویسنده به کار تزریق می‌کند و همه فهم بودن می‌تواند حرف اول را بزند.

شما کدام داستانتان را بیشتر دوست دارید؟

مجموعه داستانهاییم «نرگسها»، «زن شیشه‌ای»، «سفر به ریشه‌ها»، «شعله و شب»، «جای خالی آفتابگردانها» و «آرام شب‌بخیر» شش مجموعه‌ای هستند که من آنها را مکمل هم می‌دانم و دوستشان دارم.

در بین کارهایی که تا به حال انجام داده‌اید از داوری، کارگاه داستان‌نویسی و کارهای مختلفی که در زمینه داستان و داستان‌نویسی انجام داده‌اید خود شما کدام را بیشتر دوست دارید؟

هیچ چیز برابر با نوشتن نیست. هر نویسنده‌ای آرزو دارد بیشتر بنویسد، من هم در کنارش کار آموزش را خیلی دوست دارم. ولی، در شاعری دورتر، هر کاری که حول این محور بچرخد. به نوعی ما مثل پروانه‌ای هستیم که دور این شعله‌ها می‌چرخیم و هر چرخش لذت خاص خودش را دارد. ولی اصل، داستان نوشتن است.

خود شما چه نوع داستانهایی را دوست دارید و بیشتر چه داستانهایی می‌خوانید؟

بیشتر کارهای نویسندگان خارجی را دوست دارم و یکی از نویسندگان قدیمی که با کارهای او شروع کردم و هنوز مژه خواندن آثارش زیر زبانه هست، داستایوفسکی است و همینطور می‌توانم از همینگوی، کازانتازاکیس نام ببرم و همچنین تک داستانهایی از نویسندگان معروف که خوانده‌ام و می‌خوانم.

اولین داستانتان چه زمانی چاپ شد و چه نام داشت؟

قبل از انقلاب بود. چون قبل از انقلاب بعضی از کارهایم در مطبوعات چاپ می‌شد. اسمش یادم نیست. اولین داستانی که به صورت جدی بعد از انقلاب به چاپ رسید، «هفت‌بند» بود که به همت آقای سرشار در مجله سروش چاپ شد. و این در حقیقت، همان داستانی بود که وقتی آن را برای حوزه هنری فرستادم نامه‌ای از آقای عموزاده خیلی برایم آمد که مرا دعوت کردند که به حوزه بروم و در آنجا با دوستان و نویسندگان خوبی مثل آقای سرشار و خود آقای خیلی و دیگر عزیزان آشنا شدم و دیگر پای‌بند حوزه و همان کارگاه داستان‌نویسی سه‌شنبه‌ها شدم که بعدها خودم به نوعی اداره‌اش کردم ضمناً تأثیر حضور آقای سرشار را هرگز فراموش نمی‌کنم.

به خاطر دارم زمانی به عنوان مثال داستان گلریزان شما توسط بعضی منتقدین به عنوان بهترین داستان شما و تثبیت‌کننده جایگاهتان در داستان کوتاه مطرح شد. به نظر شما چه ویژگی‌هایی در آن نوع کارهای شما وجود داشت. اگر چه همین حس و زبان توصیفی شما که اثر انگشت که نه، اثر قلم شما در آنجا هم وجود داشت ولی انگار به نوعی زندگی همین آدمهای نزدیک بود ولی در بعضی آثار بعدی با آدمهای متفاوتی رو به رو هستیم که شاید در بعضی موارد نمی‌توانیم خیلی با آنها احساس نزدیکی کنیم، بعضی جاها با فضایی غریب و مه‌آلود رو به رو هستیم در حالی که در نوع کارهایی مثل گلریزان همه چیز روشن بود و ادما آشنا بودند؟

گلریزان داستان سه نسل است. قصه داستان غالب است. داستان بلند است و کوتاه نیست و در ارتباط با مسائل زنان و مظلومیت آنهاست. در کوچه آقاها هم داستان به همان شیوه تکرار می‌شود و زندگی زنان است. این اثر هم با توفیق رو به رو شد و کتاب از طریق آموزش و پرورش به عنوان رمان برتر یک دهه انتخاب شد. در مورد داستان گلریزان من فکر می‌کنم بیشتر به دلیل قصه‌اش بود آن هم تلخ بود، مه‌آلود بود آنجا هم روشنی نداشت حتی ازدواجی که در انتها صورت می‌گیرد، ازدواج مطلوبی نیست. مرگ نسل اول را داریم. پرپر شدن نسل دوم و سوم را داریم. و این اندوه‌زاست. ولی عشقی در آنجا جاری هست که آن عشق به اثر روشنی بخشیده، البته تدریجاً در آثار آخری‌ام یک مقدار دنیا را تیره‌تر دیده‌ام. به هر حال، الان احساس می‌کنم اینجا یک نقطه پایانی است، برای یک شروع مجدد. یعنی آرام شب‌بخیر نقطه پایانی است بر آن شش مجموعه. یعنی جهانی که آفریدم کامل شد و در شروع مجدد خودم هم نمی‌دانم چه اتفاقی خواهد افتاد فقط فکر می‌کنم متفاوت خواهد بود. احساس می‌کنم یکسری حرفهایی را که باید می‌زدم زدم و اینجا دیگر تمام شد. حالا تا آغاز مجدد چه باشد.

در واقع مجموعه‌ای که همه مکمل هم هستند؟

من آنها را مکمل هم می‌بینم. هارمونی دارند و رنگ‌هایشان همدیگر را تکمیل می‌کند. از نقطه‌ای شروع می‌شود و به جایی ختم می‌شود. اینها را باید در کنار هم گذاشت و نقدشان کرد. بسیاری از این شخصیتها از جایی شروع و به جایی ختم شده‌اند و سیری داشته‌اند.

در آرام شب‌بخیر، در بعضی داستانهایی کوتاه بیشتر به دنبال طرح یک مضمون اجتماعی و موشکافی آن بوده‌اید و در بعضی دیگر مسئله اصلی، دغدغه‌های شخصی یک انسان بوده، عامل جمع شدن این داستانهایی در یک مجموعه چه بوده است؟

زن محوری‌شان اینها را در کنار هم آورده.

معمولاً آثار شما همینگونه است.

بله همین‌طور است. معمولاً شخصیت‌های اصلی زن هستند و دنیا، دنیای زنانه است و اینها می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند. حتی مسائل اجتماعی یا فردی باشد فرقی ندارد و تبعات اجتماع روی یک فرد است و تأثیر یک فرد بر یک اجتماع است حتی یک جامعه کوچک و یک خانه.

در «آرام شب‌بخیر» چرا هر جا که شخصیت زن که من راوی است نامی دارد نام او آه است و هر جا مرد صاحب نام است اسمش ماد است. داستان آه و ماد چیست؟

داستان آه و ماد تنها در کتاب آرام شب‌بخیر و کتابهای دیگرم نوشته نشده. احساس می‌کنم حقیقت احساسات و حضور و وجود این شخصیتها در این اسامی به نوعی متجلی است. ماد می‌تواند آدم باشد. آه هم چون خانمها معمولاً حساس و شکننده هستند شمایی از شخصیت‌اندوه‌زده زنانه را القاء می‌کند به اضافه آن که آه یکی از اسماء الهی است و خانمها هم وجهی هستند از وجوه خداوندی. دوست دارم درباره شروع مجددی که مطرح کردید، بیشتر از شما بشنویم.

من مثل دانش آموزی هستم که امتحانش را داده و حالا یکسال اخیر را برای خودش زنگ تفریح محسوب می‌کند. چون «جای خالی آفتابگردانها» و «آرام شب بخیر» و «ستاره من» سه کاری بودند که در یکسال به دنیا آمدند و ارائه شدند و در این یک سال من به شدت کارهای اجرایی کردم و دیگر ننوشتم. یعنی در حقیقت با کارهای اجرایی خودم را به دست فراموشی سپردم با وجود آن که یک رمان نیمه تمام دارم! احساسم این است که دارم خستگی درمی‌کنم در هیچ سالی اینقدر کار تدریس و اجرایی نکرده بودم! ولی در ضمن در گوشه ذهنم منتظر بازخورد آنها هستم. از جای خالی آفتابگردانها تقدیر شد و منتظر آرام شب بخیر هستم ببینم چه خواهد شد. نمی‌دانم چه اتفاقی خواهد افتاد. این حس درونی‌ام است و خودم به خودم دروغ نمی‌گویم. منتظرم ببینم چه خواهد شد.

جنگ ناخواسته‌ای اتفاق افتاد که منده بستم و شگرفی بود و نسل حاضر بر کسانی که خودشان ناظر بودند این جنگ و بازخورد و پست نمی‌توانستند و نمی‌توانستند

برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم و اینکه ان شاءالله یک شروع مجدد بسیار پربارتر و با پتانسیل قوی‌تر را شاهد باشیم. در آرام شب‌بخیر چه اتفاق خاصی افتاد و چرا مجموعه کارهای شما با این نوع کار بسته و تکمیل شد؟

من کارهای ژورنالیستی هم داشتم. کارهایی که بعضاً در مجلات چاپ شده از آن دست نوشته‌هایی که نوشتنشان راحت هم هست ولی دوست ندارم حتی آنها را در یک مجموعه گردآوری کنم. ولی اینها داستانهایی هستند که از دلم جوشیده و خودم را راضی کرده و احساس می‌کنم با توجه به لایه‌های پنهانی که دارد، باید یک مقدار خواننده برای کشف ریزه کاریهای آن تلاش کند و باز دوست دارم کسانی که کارم را می‌خوانند به نوعی دنبال این باشند که از آغاز آنها شروع کنند و به این انجام برسند. انجامی برای شخصیتها. برای مثال در مجموعه‌های دوم و سوم در گوشه‌هایی این آه و ماد نمود داشته‌اند حتی با همین نام ولی تدریجاً پرنرنگ‌تر می‌شوند تا منتج می‌شوند به اینجا، البته داستانهایی هم هست که مستقل از اینها است. مثل تیغوس عشق و یا نیلوفران برکه خاموش که درونمایه اکثر اینها همان مظلومیت زن است و تپایی که از عشق می‌خورد و رنجی که می‌برد. البته مردهای داستانهایی من هم صد در صد مردهای بدی نیستند اگر زن لطمه می‌بیند به خاطر عشق و ایثار بیش از حدش است.

در واقع شما معتقد هستید این آثار را باید به صورت مجموعه دید و خواند و اگر فردی فقط خواننده کار آخر بوده نه اینکه نتواند قضاوت کند چون هر مجموعه استقلال خود را دارد نمی‌تواند درباره این آثار قضاوت کند.

اما دوست دارم وقتی کسی کاری از من می‌خواند به گونه‌ای باشد که بقیه کارهایم را هم بخواند. به هر حال مجموعه‌ای از آثار یک نویسنده برای کسانی که در کارهای او به دنبال پیام و لایه‌های پنهان می‌گردند و به دنبال دیدگاه و ایدئولوژی او و شناخت بیشتر درباره او می‌گردند، می‌تواند راهکار مناسب‌تری برای شناخت باشد.

سوآلی که در اینجا می‌تواند مطرح شود این است که آیا برای نویسنده اهمیت دارد که خوانندگان با سلاقی متفاوت خواننده اثرش خواهند بود و یا خوانندگان آثار قبلی را به دنبال خودشان خواهد آورد یا نه؟

نویسنده وقتی می‌نویسد به این فکر نمی‌کند که مخاطبش کیست و چه نظری دارد. او در درجه اول حرفی را که حس می‌کند و باور دارد و بیانش به او آرامش می‌دهد می‌نویسد. برای مثال، وقتی زندگینامه داستانی می‌نویسیم و یا درباره شهیدی می‌نویسیم به واقعیت خیلی وفادار می‌مانیم و به دنبال این هستیم که خانواده شهید از بعضی صحبتها ناراضی نباشد. ولی نویسنده وقتی داستان محض می‌نویسد آن چیزی را می‌نویسد که حس می‌کند و از درونش می‌جوشد. این دیگر به مخاطب بستگی دارد که آیا بتواند با او ارتباط برقرار کند یا نه. البته من به عنوان یک نویسنده دوست ندارم که نوشته‌ام مخاطب نداشته باشد و اتفاقاً یکی از نویسندگان خوش‌شانسی بوده‌ام که هر از گاه که با خوانندگان آثارم روبرو می‌شوم می‌بینم که این ارتباط برقرار شده. اما باز معتقدم کسی که جلو می‌رود نباید به پشت سرش نگاه کند او مسیری را انتخاب کرده و دارد می‌رود. این دیگران هستند که باید تلاش داشته باشند همپای او بیایند. کتابی دارم به نام «فانوسی بی‌فروز» که تازه چاپ شده است و چند زندگینامه داستانی و کتابهایی از این دست که خیلی راحت‌تر و سهل‌الوصول‌تر هستند یا حتی به نام مریم مهاجر در روزنامه حوادث داستانهایی نوشتم که یکسال و نیم بیشترین مشتری و خواننده را داشت و بیشترین نامه‌ها را داشت و پیدا بود که خیلی مورد اقبال مردم و مخصوصاً خانمها قرار گرفته. منتها آنها داستانهایی نبود که خیلی دلمشغولی خودم باشد.

به نظر شما جایگاه نقد ادبی عرصه ادبی ما چیست؟ چه از نظر نویسنده‌ها و چه از سوی منتقدین؟

به نظر من نوشتن و نقد لازم و ملزوم یکدیگر هستند منتها نقدها نباید محفلی باشد.

منظور از محفلی بودن نقد چیست؟

یعنی یک گروهی و تیمی دور هم جمع می‌شوند و شروع می‌کنند از کار هم تعریف کردن یا یکی در مذمت کاری می‌کوشد و دیگری هم همچنین.

نقد باید فنی باشد به هر حال منتقدین باید اشراف داشته باشند کارشناس دقیق باشند. خواننده باشند و مطالعه زیاد داشته باشند. حب و بغض نداشته باشند و داوری‌شان یک داوری صحیح و بهینه‌ای باشد که ادبیات را رشد بدهد. ما خوشبختانه در این زمینه افرادی را داریم که کار می‌کنند و نظر می‌دهند و نویسندگان را یک گام به جلو می‌برند. اما تعدادشان زیاد نیست.